

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

فرستنده: هوادار پورتال

۱۰/۱۱/۰۶

مذهب

مذهب شکلی از ایدئولوژی جوامع است و عبارت است از بازتاب تخیلی و مسخ شده طبیعت و جامعه در مغز انسانها. انگلس می گوید:

«همه مذاهب جز بازتاب رویاگونه‌ای از نیروهای خارجی که حضور خود را بر زندگی روزمره انسان تحمیل می نمایند در مغز انسان نمی باشند، تصوراتی که در آنها نیروهای زمینی به شکل نیروهای فوق زمینی ظاهر می شوند.» (۱)

پیدایش مذهب ابتداء از اینجا ناشی شد که انسانها در تفسیر پدیده‌های پیچیده و تغییرات دائمی پدیده‌های جهان طبیعی، ناتوان بوده و در برابر مصائب طبیعی نمی توانستند ایستادگی نمایند. آنها بنابراین، به این نتیجه رسیدند که یک نیروی فوق زمینی غول آسا بر جهان حکم می راند. این فکر به پیدایش «نیروی فوق زمینی» انجامید و مذهب از اینجا آغاز گردید. به دنبال آن با پیدایش تکامل جوامع طبقاتی، انسانها فاقد ابزارهایی برای شناخت درست بدبختی ها و مصیبت های ناشی از استثمار و ستم طبقاتی بودند و هیچ راهی برای فرار از این رنج ها در مقابل خود نمی دیدند. به این علل بود که آنها عمده دست استمداد و کمک خواهی به سوی خدایان و ارواح دراز کردند و بیان خواهش ها و خواسته‌های خود را از طریق مذهب تنظیم نمودند. طبقات استثمارگر که در طول تاریخ یکی پس از دیگری بر اریکه قدرت بوده‌اند همواره مصممانه از مذهب حمایت کرده و آن را به اساس نیازهای خود تکامل بخشیده‌اند تا آن نیروی روحانی، آنان را مجاز و مختار نماید که سلطه خویش را بر خلق ها تداوم بخشیده و نظام استثماری خویش را در امان نگاهدارند. اینجاست که می

بینیم چرا در جوامع طبقاتی، در عین آنکه آمیزه مذهب ریشه خویش را در تئوری شناخت دوران خویش دارد، ولی به ویژه از یک منشاء طبقاتی برخوردار است. پیدایش و تکامل مذهب نشان می دهد که آن محصول مصائب طبیعی و ستم طبقاتی است.

اگر چه در طول تاریخ مواردی دیده شده است که مردم زحمتکش از مذهب برای سازماندهی و تکامل نیروهای خود به منظور مبارزه علیه طبقات حاکم ارتجاعی استفاده کرده اند، معهذرا در تحلیل نهائی، در جوامع طبقاتی مذهب در خدمت طبقات مسلط قرار می گیرد.

مذهب موقعیت فرودست زنان در جامعه را تأیید می کند و آنان را به صورت مایملک مرد معرفی می نماید. مذهب مخالف برابری زن و مرد بوده، در مقابل حضور زنان در اجتماع سد ایجاد می کند و تلاش دارد تا نقش زن را به خانه داری و تولید مثل تنزل دهد.

مذهب تفکرات خرافی را بین انسانها رواج داده، چنین تبلیغ می کند که در زندگی فعلی باید بر شرایط تکمیل کرده و قانع بود تا پاداش خود را در زندگی آینده دریافت کرد. مذهب بر این عقیده است که زندگی در سرنوشت تثبیت می شود و باید با کمال میل ستم و استثمار طبقات حاکم را پذیرفت و از زندگی برده وار موجود راضی بود و علیه این شرایط عصیان نکرد. چنین است که مذهب با مسموم ساختن اذهان توده ها، عملاً به کمک طبقات ارتجاعی شتافته و سلطه آنان را تقویت می نماید. در دوران امپریالیسم، مذهب برای بورژوازی انحصارطلب هر کشور نه تنها به صورت ابزاری برای به خدمت کشیدن توده های مردم این کشورها به کار می رود، بلکه وسیله ای است برای تجاوز و جنگ افروزی و به خصوص تخریب در روند انقلابی جنبش های کارگری و دمکراتیک. مارکس گفته است: «مذهب افیون توده ها است» (۲). این جمله مارکس جوهر ارتجاعی مذهب را عمیقاً برملا می سازد.

مذهب دشمن آشتی ناپذیر علم و ماتریالیسم است. وی در ارتباط چند گانه فشرده و نزدیک با فلسفه ایده آلیستی است. مذهب در ذات خود نیز درک ایده آلیستی جهان است. در تمام دوران قرون وسطای اروپا، فلسفه «اسکولاستیک» در خدمت تئوریهای کاتولیکها بود. فلسفه های متعدد ایده آلیستی جدید و معاصر نیز به عنوان پایه، دارای خدا بوده و به شکل تئوریک سعی در مدلل ساختن آن می کنند. مذهب و فلسفه ایده آلیستی مانعی بر سر راه پیشرفت جامعه و تکامل علمی هستند و هر گونه تکاملی در علوم، ضربه محکم جدیدی بر آنها وارد می آورد. فلسفه ایده آلیستی شکل و ابزار مهمی در دفاع از مذهب است.

مذهب به هیچ وجه یک پدیده اجتماعی ابدی نیست. وی دارای قوانین مخصوص به خود برای پیدایش، تکامل و زوال است. زمانی که جوامع انسانی وارد دوران کمونیسم گردند، طبقات استثمارگر و نفوذ آنها، کاملاً محو خواهند شد و تولید مادی، فرهنگ و علوم به سطح بسیار تکامل

یافته‌ای خواهند رسید. در این هنگام بالاخره بشریت می‌تواند از پیشداوریهای مذهب خلاصی یافته و به تدریج ضرورتاً مذهب زوال یابد. اما در دوران تاریخی سوسیالیسم، باید آموزش صبورانه‌ای در قبال خرافات مذهبی که نزد بخشی از مردم یافت می‌شود، اتخاذ نموده، سعی در هشیار نمودن آنان نمود. در این زمینه به هیچ وجه نباید به روشهای جبری متوسل شد. بالعکس در برابر دشمنان طبقاتی که از خرافات مذهبی به منظور تخریب روند انقلاب و ساختمان سوسیالیسم استفاده می‌کنند باید هشیاری فراوان داشت و اعمال آنان را شدیداً افشاء نموده و علیه آنها مبارزه‌ای منطقی را پیش برد.

در یک حکومت سوسیالیستی مردم از آزادی اعتقاد برخوردارند. این آزادی شامل دو وجه میشود: آزادی اعتقاد مذهبی و همچنین آزادی اعتقاد نداشتن به مذهب، یعنی آزادی لامذهبی و تبلیغ آن. در چنین حکومتی مذهب امر خصوصی افراد خواهد بود و اجازه دخالت در آموزش و پرورش را نخواهد داشت و اعتقاد یا عدم اعتقاد به مذاهب هیچ امتیازی را برای افراد ایجاد نمی‌کند.

یادداشتها:

۱ – انگلس: «آنتی دورینگ»

۲ – مارکس: «نقد بر فلسفه حقوق هگل»